

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در فرمایشات حضرت امام در مساله ی حدیث سلطنت بود. امام نشان دادند که تحلیل محقق اصفهانی یک تحلیل عقلی دقیق در ارتباط با امور واقعی و حقیقی است. یعنی این که چه چیزی را در رتبه ی علت و چه چیزی را در رتبه ی معلول قرار بدهیم و ملک را به منزله ی موضوع تکوینی سلطنت بدانیم و بعد هم بگوییم که این ملک چه رابطه ای با سلطنت می تواند داشته باشد و آیا سلطنت می تواند معدوم موضوع تکوینی خودش باشد؟ نشان دادند که این حرف ها، تحلیل عقلی و دقیقی است.

ممکن است که در مورد ملک که آقایان از آن در فلسفه به جده ی حقیقی یاد می کنند این حرف درست باشد اما در مورد مقوله ی ملک اعتباری و سلطنت اعتباری، هر کاری که بکنید به مشکل بر می خورید. چه با معتبر کار کنید و چه با اعتبار کردن کار کنید. جلسه ی گذشته من عرض کردم یک راهی برای نجات عبارت محقق اصفهانی می شود درست کرد و گفت معتبر مورد نظر ایشان نیست بلکه اعتبار کردن مورد نظر ایشان است و عرض کردم که باز هم آخر کار به مشکل می خوریم.

بعد از آن که آن حرف ها رد شد و نشان دادند که نمی شود در آن فضا کار کرد، به فضای عقلائی خودمان - که فضای بحث محقق ایروانی و آن اشکال محقق خوئی است - بر می گردیم. در فضای عقلائی و قراردادهای و اعتبارات، گفتیم بالاخره این اشکال رو به روی ما باقی می ماند که ما ملکی و مالی داریم که این ملک و مال، موضوع اعتبار سلطنت است. موضوعیتش هم برای اعتبار سلطنت در فضای اعتبارات عقلائی است یعنی عقلاء برای مالک - مالکی که ملکیتش اعتباری است - سلطنت اعتبار می کنند. عقلاء، سلطنت علی المال اعتبار می کنند. یعنی می گویند شما در تصرف در مالتان مطلق العنان هستید. مال متعلق المتعلق و در نتیجه موضوع می شود. خب این جا دیگر بحث، بحث فلسفی نیست و کاری به ملکیت فلسفی نداریم. این جا ملکیت اعتباری برای امری به نام مال - که مالیت هم یک امر اعتباری است - مطرح است. این ملکیت موضوع است برای اعتبار سلطنت، مال بما این که یک امر اعتباری است موضوع سلطنت است. اگر این طوری شود، آیا می شود قبول کرد که عقلاء اعتباری را برای یک چیزی درست کنند که آن اعتبار، همان چیز را از بین ببرد؟ آیا این منجر به یک نوع لغویت در اعتبار سلطنت نمی شود؟! یا در اعتبار موضوعیت ملک برای سلطنت لغویت پیش نمی آید؟ این مشکل لغویت را بین دو تا اعتبار داریم بحث می کنیم، یعنی موضوع اعتباری است، سلطنت هم اعتباری است حالا چطور سلطنت معدوم موضوعش است؟ عرض کردیم که این اشکال، سبب شد که محقق ایروانی قول چهارم را اختیار کند که می گوید قاعده ی سلطنت، استقلال در تصرف را قائل است اما نه آن قدر که اعراض را هم بگیرد. اگر بر اساس قاعده ی سلطنت کسی خواست اعراض کند و این ملکیت اعتباری از بین برود، سلطنت این را درست نمی کند. محقق خوئی هم ولو در بحث صحت معاطاة ذیل حدیث سلطنت، قول سوم یعنی استقلال را اختیار کرد اما

در بحث لزوم این اشکال را قبول کرد. در بحث لزوم محقق خوئی بر اساس همین اشکال محقق ابروانی فتوی داد و گفت ما نمی توانیم بگوییم که سلطنت اطلاق دارد آن هم اطلاق که مزیل موضوعش باشد چون اطلاق هر چقدر هم که وسیع باشد باز در محدوده ی موضوع است. اطلاق هیچ دلیلی نمی تواند موضوعش را از بین ببرد و لذا به این مساله فتوی داد. ما هم مفصل این ها را گفتیم. ایشان گفتند که آن اشکال شبهه ی مصداقیه را شیخ حل کرده است اما این اشکال را نمی شود حل کرد لذا حدیث سلطنت را کنار بگذارید. ما همان جا هم گفتیم که این حرفتان در بحث لزوم با آن حرفتان در بحث صحت جمع نمی شود. خب در صحت هم همین قول چهارم را می فرمودید!

ذکر دو نکته ی رئیسی در عبارات امام در مورد فضای چهارم:

علی ای حال الان در این فضا امام می خواهد این مشکل را حل کند. لذا در پایان بحثش با محقق اصفهانی این اشکال را بیان می کند. عبارت ایشان این است:

نعم هنا اشکال آخر - این دیگر ورود به فضای قول چهارم است - و هو أن ظاهر قوله صلی الله علیه و آله "الناس..." إلى آخره أن جميع التصرفات فی الاملاک إنما هی فی ظرف تحقق الملكية فلا تشمل التصرفات المزیلة لها...

آن موقع تصرفاتی که موضوع را ازاله کند و ملکیت را از بین ببرد از دائره ی حدیث سلطنت بیرون می ماند.

کالبيع و العتق و الإعراض و نحوها فلا بدّ من حملها على التصرفات التي يبقى معها الملك...

خب در این اشکال:

اولا ملاحظه می کنید که امام فضای اشکال را روی روایت می برند. انصافا این دقت را می کنند. این فضاها که عوض می شود تصریحش در نوشته ی ایشان نیست و ای کاش این ها را توضیح می دادند. این جا سراغ "ظاهر قوله" رفته اند. یعنی دیگر با روایت دارند کار می کنند. لذا عرض کردم این ورود به دلالت روایت است. تا الان هر چه بحث می کردیم عقلاتی بحث می کردیم. تا الان می خواستیم قاعده ی سلطنت را قاعده ی سلطنت عند العقلاء بدانیم. الان دارند با ظاهر روایت کار می کنند. بعدا وجهش را عرض می کنم. یعنی بحث، یک بحث روائی است. لذا تعبیر می کنند "ظاهر قوله صلی الله علیه و آله" و به ظاهر روایت می خواهند اشکال کنند و می گویند ظاهر این روایت این است که ملک موضوع آن است. یا مال به اعتبار این که مال مالک است این جا موضوعیت دارد. چون ملکیت، ملکیت فرد بر مالش است. کلمات ایشان را که می خواهید تحلیل کنید، با همین دقت تحلیل کنید. فضا عوض می شود. ولی عبارت پردازی ای برای نشان دادن این تغییر فضا صورت نگرفته است. الان وارد بحث دلالت روایت شده ایم.

ثانیا ایشان اشکال را به بیع هم می کشاند. و دیدید که محقق خوئی هم قبول داشت و گفت این اشکال در بیع هم هست و فقط مساله ی إعراض نیست. اشکال در عتق هم هست. چرا؟ چون موضوع همه ی این ادله، ملک است. لا بیع الا فی الملک، لا عتق الا فی الملک. منتهی محقق خوئی می گفتند که لولا "أحل الله البيع" بیع هم مشکل داشت. اما خواهید دید که امام در پایان بحثشان می

خواهند بگویند که اگر این اشکال وارد باشد "أحل الله البيع" هم نمی تواند مشکل را برطرف کند! انصافاً این از امتیازات دقت ایشان است.

پس نکته ی اول این شد که اشکال فقط اعراض را نگرفته است، بلکه بیع و عتق را و هر جا که ملکیت موضوعیت داشته باشد را گرفته است.

نکته ی دوم این است که اگر این اشکال که می گوید نمی شود عقلاء یک اعتباری را قائل شوند که آن اعتبار، موضوع خودش را از بین ببرد، اگر این اشکال وارد شود، دیگر فقط حدیث سلطنت را خراب نمی کند بلکه "أحل الله البيع" را هم خراب می کند. لذا اگر خاطرتان باشد ما ذیل تحلیل فرمایش محقق خوئی این مطلب را گفتیم و الان هم معلوم است که سر سفره ی امام آن را گفتیم. اگر هم اشکال وارد نباشد که نه در سلطنت وارد است و نه در "أحل الله البيع" وارد است.

لذا این نتیجه ای که امام می خواهد بگیرد - یعنی "فلا بد من حملها" حمل همه ی ادله ی این مباحث، بر تصرفاتی که یقیناً معها الملک - خواهیم دید که این اختصاصی به حدیث سلطنت ندارد.

پس اشکال سراغ حدیث و ادله ای که در لسان شارع برای امضاء سلطنت، برای امضاء بیع، برای امضاء مانند آن ها وارد شده، رفته است.

## پاسخ نخست امام به شبهه ی موضوعیت مال (یک نکته ی عقلائی):

اما در مقام جواب اشکال:

ایشان در این مقام، اولین جوابی که می دهند باز بازگشتشان به یک نکته ی عقلائی است. انصافا این نکته را در فرمایشات بعضی از فقهاء دیده ام اما نه با این دقت امام، حالا امتیاز ایشان را می گویم. اولین جوابی که امام می دهند این است که باید ببینیم که آیا در محیط عقلائی این تصرفات مزیل ملکیت، از شئون سلطنت بر مال محسوب می شوند یا نه؟ فعلا حدیث را کنار بگذارید و در محیط عقلاء کار کنید. یعنی:

اولا: آیا اگر من خواستم تصرفی کنم که این تصرف، ملکیت را زائل می کند و نسبت من را با مال از بین ببرد، عقلاء به من می گویند که این از شئون سلطنت است؟! مثلا اگر بخواهم مالم را ببخشم یا از آن اعراض کنم، اگر عقلاء این را از شئون سلطنت بلکه از شئون اظهر مصادیق سلطنت می دانند و اصلا عقلاء بگویند که اساسا معنای این که ما برای شما سلطنت بر مالتان را اعتبار کردیم یعنی همین، اگر عقلاء این را قبول دارند که چنین شأنی برای مالک وجود دارد که بتواند اعراض کند، بتواند هبه کند، بتواند این تصرفات مزیه ی للملک را قائل شود، اگر عقلاء این را قبول دارند – شما فعلا با دلالت روایت کار نداشته باشید – بلکه ببینید که محیط عقلاء، عقلاء چه می گویند؟!

ثانیا: اگر ما گفتیم که حدیث سلطنت آن فهم عقلائی را دارد امضاء می کند.

در این صورت دیگر شما نمی توانید به حدیث سلطنت اشکال دلالی کنید! یعنی این مشکل شما را ما  
اولا می خواهیم این طوری حل کنیم:

بگوییم این ها را عقلاء قبول دارند و از اظهر مصادیق اعمال سلطنت، إعراض و هبه کردن می بینند.  
بعد هم حدیث سلطنت آن چه را که رویه ی عقلائییه است امضاء می کند در این صورت بحث تمام  
می شود و دیگر مشکل دلالی نداریم! البته بعدا این مشکل را حل می کنیم ولی اگر هم داشته باشیم  
این نکته مهمی است که اصلا حدیث سلطنت تاسیس یک حکم مستقل نیست که شما بخواهید بگویید  
دلالت حدیث، یک نوع تعبد خاصی را از شارع برای شما قائل می شود و بعد بگویید دائره ی این  
تعبد، فلان قدر است و استقلال، محدود به فلان قدر است تا مزیل موضوع نباشد! یا احتمال بدهید که  
استقلال وسیع تری دارد که حتی مزیل ملکیت باشد.

بنده این را در کلام بقیه ی فقهاء هم دیده ام که می گویند عقلاء این را قبول دارند اما تکلیف  
خودشان را قبلش روشن نمی کنند که این روایت باید انفاذ ما لدی العقلاء باشد که وقتی شما در  
عقلاء خواستید این را درست کنید، مساله تمام شود. یا به محقق خوئی بگویند که شما که این را  
روایت نمی دانید بلکه می خواهید با سیره ی عقلائییه کار کنید، اگر این است که در فضایی که ما با  
عقلاء هستیم، عقلاء این طوری می بینند.

پس توجه کنید که اشکال ما به ظاهر روایت بود، جواب مان برای حل مشکل دلالی روایت، تمسک  
به سیره ی عقلاء است که این ها را می دانند و چون این را امضاء رویه ی عقلائییه می دانیم نه حکم  
تاسیسی مستقل، لذا مشکل را حل می کنیم. همین بیان را شما می توانید در "أحل الله البیع" پیاده

کنید. در این آیه ی شریفه، شارع، بیع عقلائی را امضاء کرده است. در بیع عقلائی من تملیک می کنم و ملکیت را از خودم بر می دارم و به دیگری می دهم. حتی خودم مالک نیستم - مثل بیع وقف - ولی ملکیت را به وجود می آورم. اگر عقلاء قبول دارند که شما می توانید به واسطه ی سلطنتی که دارید، ملکیتی را به وجود بیاورید یا ملکیت قبلی را بردارید حتی اگر ملکیت قبلی وجود نداشت و شارع هم آمد این را امضاء کرد، دیگر شما چه مشکلی دارید؟!

لذا فرمایش محقق خوئی که گفته اند "أحل الله البیع" مشکل ما را حل کرده است، ما می خواهیم این طوری حلش کنیم و بگوییم چون آقای خوئی چون "أحل الله البیع" را دلیل می داند ولی سلطنت را دلیل ندانست و به سندش و اصل روایت بودنش خدشه کرد، به ایشان رضوان الله تعالی علیه می گوییم اگر "أحل الله البیع" به واسطه ی این که دلیلی است که شارع رویه ی عقلائی را امضاء کرده است دیگر بحث تمام است! شما در حدیث سلطنت هم دارید تنزلاً بحث می کنید یعنی بعد از تنزل از اشکال سندی می خواهید اشکال دلالی بگیرید، خب حلش کنید دیگر و مشکلی ندارید! اگر این طوری نیست و در بحث عقلاء مشکل داریم خب باید ببینیم عقلاء چه کار دارند می کنند.

دو مرحله ای بودن بحث مرحوم امام در مورد ظاهر روایت (پذیرش موضوعیت مال - انکار موضوعیت مال):



امام بعد از این که این مرحله را هم طی می کنند می گویند اگر ما از این بحث هایمان اغماض کنیم و کاری به عقلاء و امضاء و انفاذ ما لدی العقلاء نداشته باشیم حالا باید ببینیم که روایت بر چه چیزی دلالت دارد و ظاهر آن چیست؟

ایشان در مورد ظاهر روایت باز دو مرحله بحث دارند. یک مرحله با قبول موضوعیت ملک است و یک مرحله هم با انکار موضوعیت ملک است.

### مرحله ی اول:

پس الان دیگر داریم با دلالت کار می کنیم و یک بار با قبول موضوعیت ملک کار می کنیم و می گوئیم بله! سلطنت ملک می خواهد. بیع چه؟ آیا بیع هم ملک می خواست؟ فتوی دادیم که نمی خواهد. مثل همین بیع وقف که گفتیم ملکیت لازم ندارد. آن جا دیگر در خود دلالتش گفتیم نمی خواهد. لذا آن قید "تملیک عین بمال" را آن جا بحث کردیم و گفتیم حتی اگر تملیک درست هم باشد اما ملکیت نمی خواهد. یعنی تملیک کن اما به معنای این نیست که خودت هم مالک هستی! حالا اگر قبول کردیم که سلطنت ملک می خواهد و ملک موضوع سلطنت است، ملک موضوع عتق است - حالا در بیع که قبول نکردیم در سلطنت هم بعدا می گوئیم - ایشان می فرماید در فضای قبول موضوعیت ملک یک بحث با شما داریم و بعد یک فضای نهایی در مورد سلطنت پیاده می کنیم که اصلا چه کسی گفته که موضوع سلطنت ملک است؟!

اما اگر گفتیم ملک موضوع است، ایشان می گوید ملک موضوع است در رتبه ای که من می خواهم اعمال سلطنت کنم. خلاصه ی فرمایش ایشان این است که قاعده ی سلطنت می گوید مالک سلطنت دارد. یعنی مالک است که سلطنتش را اعمال می کند. چه قدر ما به این موضوع نیاز داریم؟ به اندازه ای به این اعتبار نیاز دارم که لغویت پیش نیاید. من دارم سلطنت را برای مالک اعتبار می کنم. معنایش این است که سلطنت را مالک می تواند اعمال کند و وقتی سلطنت را اعمال می کند باید مالک باشد. لذا وقتی می گویم ملک موضوع است و سلطنت برای مالک اعتبار شده است، اعتبار سلطنت برای مالک، چه قدر به ملکیت نیاز دارد؟ در رتبه ای که سلطنت دارد اعمال می شود. اما اگر در رتبه ای که سلطنت دارد اعمال می شود ملکیت وجود دارد ولی بعد از اعمال سلطنت، دیگر مالک نبود، نتیجه ی اعمال سلطنت را چه کسی گفته که باید مالکیت باشد؟! وقتی ما می گوئیم موضوع اعتبار عقلائی مان ملکیت است، به همین مقدار نیازمند هستیم که داریم این قدرت را - به تعبیر محقق اصفهانی قدرت منتزعه - این توانایی را برای مالک اعتبار می کنیم تا بتواند اعمال در ملکش کند. همین مقدار! از کجای این دلیل یا از کجای قانون لغویت، شما نتیجه می گیرید که این سلطنتی که اعمال شد نباید این ملکیت را در خروجی ازاله کند؟! چه اشکالی دارد؟! این ها دو رتبه هستند! رتبه ای که سلطنت، دارد برای قدرت در تصرف، اعمال می شود که باید مالک باشد. خروجی اش این است که آقای مالک اعراض کرده است یا مالش را بخشید، یا مالش را داد شما نوش جان کنید، در همه ی این ها مال می رود و وقتی مال برود نسبت به هم می خورد. اما این چه اشکالی دارد؟!

## اشکال نقضی مرحوم امام به مصرین بر لزوم بقاء ملکیت حتی بعد از اعمال سلطنت:

بعد ایشان در این فضا، آن اشکال نقضی شان را وارد می کند و می گوید اگر شما بگویید که این مقدار ملکیت کافی نیست، باید عتق را هم خراب کنید. همان اشکال نقضی ای است که ما به آقای خوئی گرفتیم. ایشان می گوید اگر قبول کردید که ملک موضوع است و بعد گفتید که این موضوع باید بعد از اعمال سلطنت هم باقی بماند، در بیع و در عتق هم مشکل پیدا می کنید! حالا که هم شما و هم عقلاء این مقدار را قبول دارید که در بیع مشکل ندارید و می گوئید ولو بیع موضوع ملکیت می خواست - البته نه ما قبول کردیم و نه خود آقای خوئی در بیع این را قبول کرد و گفت ایجاد اضافه ی ملکیت توسط کسی که مجاز به تملیک است کافی است مثل امام که بیع وقف انجام می دهد، اما فعلا داریم لویی بحث می کنیم - اگر گفتید که ملک موضوع بیع است، موضوع عتق است، در دلیل هم همین آمد و بعد هم گفتید که این موضوعیت آن مقدار لازم است که بعد از بیع هم باید ملکیت باقی بماند، در این صورت بیع و عتق خراب می شود! اصلا موضوع و محمول هایشان با هم جور در نمی آید. عتق، در ظرف ملک است اما ملکیتی بعد عتق باقی نمی ماند. بیع در ظرف ملک است - البته اگر این را قبول کنیم - اما بعد از بیع دیگر ملکیتی برای شما نسبت به مبیع تان باقی نمی ماند. لذا امام آن پاسخ نقضی را وارد می کنند تا از آن نتیجه بگیرند که وقتی ما تحلیل می کنیم نتیجه ی تحلیل این می شود که موضوعیت ملک برای سلطنت همین مقدار است که در رتبه ی سابق بر اعمال این سلطنت شما مالک باشید. کما این که در بیع هم در رتبه ی سابق بر تملیک باید مالک باشید - البته اگر قبول کنید - در عتق هم در رتبه ی سابق بر اعمال این عتق باید شما مالک باشید. همین

مقدار لازم است و از آن هم لغویت در فضای اعتبار پیش نمی آید که شما بگویید این موضوع است و محمول نباید معدوم موضوعش باشد. لذا مشکلی پیش نمی آید. اگر هم پیش بیاید در هر سه تای بیع و عتق و سلطنت پیش می آید. لذا به محقق خوئی اشکال کردیم که اگر نتوانید این جا را حل کنید "أحل الله البیع" هم نمی تواند مشکل شما را حل کند.

در پایان این بحث عقلائی و دلالی، امام می خواهد بگوید تازه باید ببینیم که اصلا موضوع این جا چه چیزی است؟ لذا پایان عرض امروز ما پاسخ به سؤال اول ما از محقق ایروانی است. سؤال دوم باقی ماند و آن این که آیا موضوع، مال است؟ آیا موضوع، ملک است؟ الان که گفتیم اگر هم باشد ضرری ندارد اما اصل موضوعیت را باید ببینیم. آن جا یک بحث بسیار خوبی دارند که اضافات که در واقع مورد توجه عقلاء هستند باید حسابشان جدا شود و آن توضیح حضرت امام ارزش دارد و باز هم به یک نکته ی بسیار فنی و عقلائی اشاره دارند، إن شاء الله جلسه ی بعد این بحث را با ایشان تمام کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.